

یعنی آن قحبه را به تیر بزن

عشا ابراهیم، دختر بچه ای ۱۳ ساله و به بیماری صرع هم مبتلا بود. شوهر نکرده بود، ولی او را به اِثهام "زنا" و به حکم قاضی شرع در بندر کیسیمایو (سومالی) سنگسار کردند. پیش از مرگ، سه مرد به او تجاوز کرده بودند.

www.rpedram.com

رسول پدرام – مادرید
rpnuri@yahoo.es

انتشار گزارشی دردناک و تکان دهنده در باره سنگسار یک دختر سیزده ساله اهل سومالی در روزنامه ال پائیس^۱ چاپ اسپانیا و هم زمان با آن مشاهده متن مصاحبه ای با یکی از آیت الله ها در سایت رادیو زمانه زیر عنوان «اسلام دنبال این نیست که فرد را شلاق بزند»؛^۲ انگیزه من در نوشتن این گفتار بود.

گزارشی که در ال پائیس به چاپ رسیده است، گزارش مفصلی است به قلم لالی کامبرا (Lali Cambra) که از کیپ تاون (در افریقای جنوبی) مخابره شده است. طبق گزارش ال پائیس: عشا، نه یک زن ۲۴ ساله؛ بلکه دخترکی ۱۴ ساله بود و زانیه (زن زناکار) هم نمی توانست باشد؛

1 _

http://www.elpais.com/articulo/sociedad/Asha/adolescente/violada/lapidada/elpepusoc/20081101elpepusoc_2/Tes

2 - http://www.zamaaneh.com/seraj/2008/10/post_6.html

چون هنوز شوهر نکرده بود. ولی او را به عنوان یک زن شوهردار ۲۴ ساله روز دوشنبه (۲۷ اکتبر)، به حکم قاضی شرع بندر ساحلی کیسمایو (Kismayo) در سومالی و به اتهام زناى محصنه سنگسار کردند. عشا، مرتکب زناى نشده بود. بلکه سه تن از مردان قبیله ای مسلمان که او در آن جا زندگی می کرد دخترک را مورد تجاوز جنسی قرار داده بودند ولی محکمه شرع بندر کیسمایو، به منظور از بین بردن آثار جرم و بدون توجّه به بیماری صرع (اپیلسیا) که عشا به آن مبتلا بود، در نهایت بی رحمی حکم سنگسارش را صادر کرد.

نویسنده ال پائیس می افزاید: "عشا، نه فقط مظلوم از این دنیا رفت، بلکه مظلوم هم به دنیا آمده بود."

پدر این دختر، در تماسی تلفنی اظهار کرده است که: "عشا، آخرین فرزند خانواده بود که در سال ۱۹۹۵ در یک اردوگاه پناهندگان در جنوب کنیا به دنیا آمد." بنا بر این، از گفته پدر، معلوم میشود که او حتّی چهارده سال هم نداشته، بلکه ۱۳ ساله بوده است. پدر دختر در گفتگوی تلفنی خود ادامه می دهد که "عشا در همان اردوگاهی که به دنیا آمده بود به مدرسه می رفت و چون مبتلا به صرع بود، خانواده تصمیم گرفت تا او را برای انجام معالجات پزشکی به نزد مادر بزرگش در موگادیشو (پایتخت سومالی) بفرستد. شهر کیسمایو بر سر او راه قرار داشت. کسی تصوّر نمی کرد که دامنه جنگ به این شهر هم کشیده شود. در ماه اوت، شبه نظامیان اسلامگرای الشّباب، کیسمایو را به تصرّف خود در آوردند. عشا دختری بود بسیار شیرین و سر به زیر که در کیسمایو، گیر افتاد. او دو ماه توانست با کمک آشنایانی که در طول مسافرت پیدا کرده بود، در این شهر دوام بیاورد؛ تا اینکه شب شنبه گذشته سه مرد او به زور به ساحل می برند و در آن جا به او تجاوز می کنند."

شاکى در جایگاه متهم

به محض اطلاع از ماجرا، پدر عشا به او می گوید تا با مراجعه به دادگاه، از دست کسانی که مرتکب تجاوز شده بودند شکایت بکند. در نتیجه، دختر هم بنا به توصیه پدر خود، به دادگاه می رود و از قرار معلوم، عاملان ارتکاب تجاوز هم دستگیر می شوند. ولی از این لحظه به بعد است، که طبق اظهارات پدر عشا، همه چیز وارونه می شود و شاکى به متهم تبدیل می گردد تا سرانجام دخترش را دست بسته تا گلو در گودالی چال می کنند و با زدن سنگ بر سرش به قتل می رسانند. یک ساعت پیش از کشته شدن، عشا

توانسته بود، تلفنی با پدرش صحبت کند. پدر این دختر می گوید: "او به من گفت، پدر، من دخترت هستم. مرا می خواهند بکشند؛ محض رضای خدا به آن ها بگو که مرا ببخشند." و پدر دختر ادامه می دهد: "من از او پرسیدم، دخترم چه کسی و به چه خاطر می خواهد ترا بکشد؟ دخترم گفت مردی که در کنارش است به او اجازه توضیح دادن نمی دهد. به او گفتم که تلفن را به آن مرد بدهد. از آن مرد پرسیدم: "شما چه کسی هستید؟" و به چه حقی دخترم را می خواهید بکشید؟. آن مرد جواب داد که نمی تواند به سوالی آن چنانی جواب بدهد و دخترم در عرض یک ساعت سنگسار خواهد شد. من بیهوش بر زمین افتادم."

به طوریکه از اظهارات پدر و دیگر نزدیکان عشا در کیسمایو بر می آید؛ افرادی از اعضای خانواده مردانی که به او تجاوز کرده بودند، با چرب زبانی و زبان بازی دخترک را مُتقاعد می کنند تا با مراجعه به دادگاه، از پی گیری شکایت خود صرف نظر بکند. حتی به او مقداری پول و جواهر هم می دهند. عشا هم به امید اینکه با آن پول بتواند خود را به موگادیشو برساند، گول می خورد. تسلیم نظر آن ها می شود و شکایت خود را پس می گیرد. غافل از اینکه، در همان حال کسانی از اعضای خانواده عاملان تجاوز، از عشا به خاطر اخاذی به دادگاه شرع شکایت می کنند. قاضی شرع هم دستور جلب او را، به اِثام زناى محصنه (زن شوهر دار) و داشتن روابط جنسی نا مشروع صادر می کند.

آقای حسن شیر شیخ، رئیس پروژه دفاع از حقوق بشر در شرق و شاخ افریقا، ضمن تأیید اظهارات پدر عشا می گوید: "نه کسی از عشا بازجویی و نه پزشکی او را معاینه نمود." و می افزاید: "اسم خودشان را گذاشته اند دادگاه، بی آنکه سر سوزنی از علم حقوق اطلاع داشته باشند. کسی از افراد قبیله عشا در شهر حضور نداشت و کسی هم نبود که به دانش برسد. حتی زمانی هم که در سال ۲۰۰۶، محاکم شرع در موگادیشو فعالیت داشتند، هرگز چنین حکم اعدامی صادر نکرده بودند. آخر چطور می شود دختر بچه ۱۴ ساله ای را اعدام کرد؟ این دیوانه اند."

هزار نفر شاهد صحنه اعدام بوده اند و ای بسا آن ها هم در این باره با رئیس پروژه دفاع از حقوق بشر هم عقیده باشند. به آن هزار نفری که به استادیوم فوتبال کیسمایو برای حضور در مراسم سنگسار عشا جمع شدند، گفته بودند که می خواهند زنی ۲۴ ساله، فاحشه، و دارای دو شوهر و زناکار را سنگسار کنند. ولی حاضران در استادیوم صورت عشا را پیش از آنکه با یک روسری ببوشانند به چشم خود دیده بودند. او با صدای بلند ضجه می زد و بی گناهی خود را فریاد می کرد. تتی چند برای نجاتش به وسط

میدان پریدند. ولی مأموران محکمه شرع بر روی آنها آتش گشودند. جوانی را کشتند و شش نفر دیگر را هم زخمی کردند. دیگر کسی جرأت نکرد که در دفاع از آن دختر اعتراضی بکند. بعد از اتمام مراسم سنگسار، مقامات دادگاه شرع اسلامی اعلام کردند که عاملان تیراندازی را شناسایی و به سزای اعمال خود خواهند رساند. و از این بابت از مردم معذرت خواهی کردند.

نویسنده گزارش ال پائیس به جزئیات شروع مراسم اشاره ای نمی کند و فقط تعجب می کند از اینکه چرا "مقامات دادگاه شرع از بابت آن کامیون سنگی که در استادیوم تخلیه کردند تا بر سر آن دختر زده شود"، معذرت خواهی نکرده اند. این گونه مراسم همیشه با تلاوت آیاتی از قرآن و با حضور یکی از حضرات آیات و یا حجج و همراه با فریاد الله اکبر حاضران برگزار می شود.

نویسنده ال پائیس ادامه می دهد: "سر و صورت عشا را که همچنان ناله و التماس می کرد با دستمالی پوشاندند. پنجاه مرد او را در میان گرفتند و شروع به زدن سنگ کردند."

تا سه بار عمل سنگ اندازی را قطع و از نو شروع کردند. هر بار پرستاری به عشا نزدیک می شد و چون می دید که هنوز نیمه جانی دارد، اشاره می کرد که سنگ بیشتری بزنند تا سرانجام حکم شرع به طور کامل به مرحله اجرا در آمد.

پدر عشا در حالیکه بغض گلویش را گرفته بود و اشک می ریخت می گوید: "دخترم، بچه مدرسه بود. پیش مادر بزرگش می رفت. این چه قانونی است که قتل دختر بچه سیزده ساله ای را مجاز می شمارد؟! همه می دانستند که او اختلال روانی دارد. او مبتلا به بیماری صرع بود و کسانی هستند که در این باره شهادت بدهند." و مرتباً آخرین کلمات دخترش را که پیش از سنگسار از گوشی تلفن شنیده بود تکرار می کرد.

فردای روز سنگسار عشا، سازمان عفو بین الملل، با انتشار اعلامیه ای شدیدالحن اعدام او را قویاً محکوم کرد و خواستار تشکیل کمیسیونی در سطح بین المللی برای تحقیق و بررسی در باره این گونه اعدام ها شد.

انتشار گزارش سنگسار عشا، نه فقط در رسانه های کشور اسپانیا، بلکه در رسانه های دنیای اسپانیایی زبان به گونه ای گسترده بازتاب یافت و موجی از نفرت و انزجار در پی آورد. حتی اخبار و گزارش های مربوط به انتخابات امریکا هم نتوانست خبر سنگسار عشا را تحت الشعاع قرار دهد و در همان روز انتشار گزارش مزبور، فقط در روزنامه ال پائیس بیش از سیصد نفر با ارسال نظرات خود آن را محکوم کردند.

رادیو بی بی سی هم با چند روز تأخیر (روز چهارم نوامبر) خبر سنگسار این دختر را در بخش انگلیسی خود به طور مفصل پخش کرد و متن گزارش آن را در سایت اینترنتی خود قرار داد.^۳ چند روز بعد یعنی روز ۱۲ نوامبر همین رادیو گزارش دیگری در سرویس جهانی در همین زمینه منتشر ساخت.^۴

نمی‌خواهم با قرار دادن سطرهای لاتین در متن فارسی، باعث گسستگی آن بشوم. خوانندگان می‌توانند نشانی سایت‌هایی را که مورد مراجعه من در تنظیم این مطلب بوده است در نسخه پی‌دی‌اف این مقاله همراه با تصویر، که نشانی آن در پایان قید شده است ملاحظه کنند.

رادیو بی بی سی هم سن این دختر را سیزده سال ذکر می‌کند و به نقل از یکی از شاهدان عینی - که نخواستند نامش فاش بشود - می‌نویسد: "او پیش از مرگ تقاضای عفو کرده بود." همین گزارش به نقل از یکی از فعالان حقوق بشر می‌افزاید: "به گفته چند تن از شاهدان عینی، او را به زور و کشتن، کشتن به درون حُفره‌ای که در زمین کنده بودند انداختند و تا گردن زیر خاک دفن کردند. آنگاه؛ سنگ باران شد تا اینکه آن دختر در جلو چشمان بیش از هزار نفر جان داد."

آن‌ها اجازه بردن دوربین به صحنه اعدام را نداده بودند ولی از ورود خبرنگاران - که به آن‌ها گفته بودند، که قرار بود زنی ۲۳ ساله اعدام بشود - جلوگیری نکردند. در گزارش بی بی سی به نقل از مسئولان دادگاه آمده است که: "او شخصاً به آن‌ها مراجعه کرده است و مسئولان دادگاه چندین بار از او تقاضای تجدید نظر در اعترافاتش را کرده‌اند ولی در عوض، آن زن مصراً خود را مستوجب عقوبت شرعی دانسته است." یکی از شاهدان دیگر به بی بی سی گفته است: "او مرتباً فریاد می‌کشید و گریه و زاری می‌کرد. پس از دو ساعت مقامات اسلامی کیسمایو آن زن را به محل اعدام آوردند. به محض پیاده شدن فریاد زد: "از جان من چه می‌خواهید؟" آن‌ها در جواب گفتند که: "ما مجری اوامر الهی هستیم." به گفته همین شاهد، افراد حاضر در صحنه اعدام، آن صحنه را "هولناک" توصیف کرده‌اند. طبق همین گزارش، مأموران در ضمن عده‌ای را نیز در ملاء عام شلاق زده‌اند و پیش از شلاق زدن در خیابان‌های کیسمایو به قدرت‌نمایی پرداخته‌اند.

³ - <http://news.bbc.co.uk/2/hi/africa/7708169.stm>

⁴ - <http://news.bbc.co.uk/2/hi/africa/7722701.stm>

«اسلام دنبال این نیست که فرد را شلاق بزند»

درست در همان لحظه ای که برادران مسلمان، در آن شهر سومالی تکه های سنگ را از روی زمین بر می داشتند و با قدرت و شدت هر چه تمام تر بر سر عشا می زدند و او؛ خدا، آسمان، زمین، درخت ها، پرندگان و ایرها را به باری می طلبید ولی صدای استغاثه اش در میان فریاد های الله اکبر گم می شد و کسی نبود که به دانش برسد؛ آخوند حاضر در صحنه اعدام، با تَبَسُّمی حاکی از رضایت خاطر و راحتی وجدان، برای قبض روح آن دختر نگونبخت دقیقه شماری می کرد. اغراق نیست اگر می نویسم "با تَبَسُّم" چون در همین اسپانیا هم زمانی که در دوران قدرت پدران روحانی (سازمان تفتیش عقاید)، کسی را زنده در آتش می سوزاندند؛ همیشه پدری روحانی در صحنه حاضر می بود تا بر مراسم آدم سوزی نظارت داشته باشد. مرحوم سید علی محمد دولت آبادی هم در کتاب خاطرات خود به نمونه ای از این گونه تَبَسُّم ها اشاره دارد. او می نویسد: "از میدان شاه اصفهان می گذشتم. دیدم مردم اجتماعی دارند. گفتم چه خیر است؟ کسی جواب نداد. چون سوار اسب بودم قامتی بلند کرده وسط آن جماعت نگاه کردم. دیدم جوانی را میان آن جماعت نشانیده میرغضب می خواهد سرش را ببرد. چنان وحشتی کردم که دیگر قدرت تَکَلُّم نداشتم. مجبوراً به مسجد شاه که مقصود و منظور من بود آمده کنار مسجد نشستم تا آنکه حوزه درس منعقد شد. حاجی شیخ علی محمد مرحوم استاد ما بود. آمد نشست و رو کرد به یکی از طلاب گفت آن جوان را کشتند؟ او گفت بلی. تَبَسُّمی کرد و مشغول درس شد. تَبَسُّم او به قدری بر من اثر کرد که حدّ نداشت که ایشان برای کشته شدن هم جنس خود مسرور می شود." °

و در همان موقعی که مأموران، ضربات تازیانه را بر پیکر متهمان در خیابان های کیسماپو فرود می آوردند؛ یکی از حضرات آیات هم در برابر میکروفون "رادپو زمانه" نشسته بود و با استناد به آیات قرآن و احادیث و روایات، در باره شلاق زدن در اسلام افاضه کلام می فرمود. قبلاً آیت الله دیگری هم در همان رادپو و سایت اینترنتی همان رادپو و در برنامه ای دیگر زیر عنوان «اسلام، کاری به گناه پنهانی ندارد» پیرامون رَجَم (سنگسار) مطالبی ایراد فرموده اند.

در بیانات آیت الله دومی می توان به مواردی از دغدغه خاطر "آقا" در باره سنگسار افراد برخورد. ولی نه به خاطر بزرگ و یا کوچک

° - خاطرات سید علی محمد دولت آبادی، ص ۱۱ - انتشارات ایران و اسلام. چاپ اول ۱۳۶۲ تهران

بودن فرد سنگسار شده، بلکه به خاطر بزرگی و کوچکی سنگ هایی که زده می شود و می فرمایند: "در رجم، باید سنگریزه زده شود و در فقه آمده که اگر فرد نمرد و فرار کرد تعقیبش نباید کرد. در رجم، اعدام قطعی نیست...!!!" و ادامه می دهد "و رجم یعنی سنگریزه می زنند. به نظر می رسد، بیشتر، هدف تحقیر است و نه حتماً اعدام. اولاً گود می کنند و فرد تا سینه در گودی قرار می گیرد، از سینه به بالا است که بیرون می ماند و بعد جمعیت سنگریزه می زنند و آن قدر می زنند که زیر سنگریزه مدفون بشود، نه خاک و نه سنگ درشت، پس خواه ناخواه امکان نفس کشیدن هست. اگر اینها تصادفاً سنگ زدند و دیدند پیداش نیست و رفتند، اگر از زیر سنگ ریزه ها در آمد و رفت، اعدام ندارد. این مسلم فقه است. حتی اگر جمعیت هم بودند، ولی دیگر دیده نشد و از گودال بیرون آمد و رفت باز هم ایرادی ندارد."^۶

ژورنالیست مصاحبه کننده سؤال نمی کند، آخر حضرت آیت الله! اگر راست می گویی و فقط قرار است کسی شن مالی بشود و هدف تحقیر قرار بگیرد؛ چرا دیگر او را دست بسته چال می کنید؟ چرا نمی آید از پشت همین میکروفون اینگونه وحشیگری ها را محکوم و یا تقبیح بکنید؟ وانگهی خون آن همه آدم سنگسار شده که به حکم و فتوای همکاران و هم مسلکان حضرتعالی راهی دیار عدم شده اند، چه می شود؟

رادیو زمانه و سایت وابسته به آن، رسانه ای است که با بودجه و حمایت مالی یک مؤسسه غیر انتفاعی بین المللی به نام "پرس ناو" (Press Now) راه اندازی شده است. و "کمک به رشد و توسعه جوامع باز و دموکراتیک، از طریق حمایت از رسانه های مستقل در مناطق درگیر و کشورهای در حال گذار، از اهداف پرس ناو است."^۷ و در هیچیک از اهداف آن به تعلیم اصول دین و قرآن و شریعت و یا قرأت انجیل و تورات اشاره ای نشده است. این نکته را هم اضافه کنم که پرس ناو تشکیلاتی است که رسانه های بسیاری را در کشور های مختلف دنیا تحت حمایت خود دارد که رادیو زمانه نیز یکی از آنهاست. لابد می پرسید مگر رادیو و تلویزیون قحط بوده است که امکانات پرس ناو را برای وعظ و خطابه در اختیار یک آخوند و یا یک کشیش قرار بدهند!؟

آیت الله می فرماید: "اساس در اسلام، تربیت و ساختن فرد است. اسلام دنبال این نیست که فرد را شلاق بزند یا حتماً مورد مجازات قرار دهد؛ این آخرین راه حل است وقتی که دیگر اگر هیچ راهی نباشد." اگر چنین است پس چرا حضرات آیات و حجج در نماز جمعه به صورت نیزه فنگ و با در

⁶ - http://www.zamaaneh.com/seraj/2008/10/post_5.html

⁷ - <http://www.pressnow.org/>

دست داشتن یک آلت قتاله (ایزار آدمکشی) یعنی تفنگ ژ ۳ به درگاه خداوند نیایش می کنند؟ از همه مُضحک تر زمانی بود که امام جمعه ها مُسلسل دستی نُوزی (پوزی) ساخت اسرائیل را - که اختراع سرگردی به همین نام است - در دست می گرفتند و با فریاد بر مرگ بر اسرائیل به ایراد خطبه می پرداختند! و یا چرا آرم پرچم اسلامی ترین کشور دنیا (عربستان سعودی) شمشیر است و از انگشت شمار ترین و شاید تنها کشوری در دنیا باشد که وسیله ای برای سر بریدن و شکم دریدن در پرچم آن نقش بسته است؟ غیر از این آقایان، هیچ کاهن بودایی، کشیش مسیحی، خاخام یهودی و یا موبد زرتشتی را نمی توان یافت به صورت مُسَلح عبادت کند.

چند سال پیش هم امام مسجد شهر فونن خیرولا (Fuengirola) در اسپانیا، کتابی زیر عنوان "زن در اسلام" به زبان اسپانیایی منتشر کرد. این امام در کتاب خود و با استناد به آیات قرآن و روایات و احادیث، شلاق زدن زنان را مجاز شمرده است. او می نویسد "طوری بزنید که جایش نماند و بهترین جای بدن زن برای شلاق خوردن کف دست و پا هاست." به دنبال شکایت انجمن های مختلف زنان و حتّی "جمعیت زنان مغربی ساکن اسپانیا"؛ این امام را در شعبه سوم دادگاه جنایی بارسلونا به پای میز محاکمه کشیدند که به یک سال و سه ماه زندان و پرداخت جریمه نقدی ۲۱۶۰ یورو محکوم شد^۱. چون حضرت امام دید که رأی دادگاه قطعی است و دارد روانه زندان می شود، این بار به استناد همان آیات و احادیث، به تکذیب گفته های خود در رسانه های اسپانیا پرداخت. یعنی همان چیزی که مولانا می گوید:

این بدان ماند که شخصی قی کند / بعد قی کردن طمع در وی کند

اوربانا فالاجی به آیت الله خمینی: آیا من فاحشه ام؟

زنان در طول تاریخ، همیشه برای روحانیان مسئله ساز و مایه درد سر بوده اند. هم در شرق و هم در غرب. روحانیان (اعم از عمامه ای و کت و شلوازی)، فضولی در زندگی خصوصی مردم و مخصوصاً مداخله در زندگی زن ها را از تکالیف الهی دانسته اند و به خود اجازه داده اند تا از طرز لباس پوشیدن زن ها گرفته تا عادت ماهانه و روابط جنسی آنان اظهار نظر بکنند. زنی را که مطابق سلیقه و میل حضرات لباس نپوشیده و یا رفتار

نکرده است، با دادن چه صفات زشتی که مورد اهانت و اذیت و حتی مجازات مرگ قرار نداده اند!

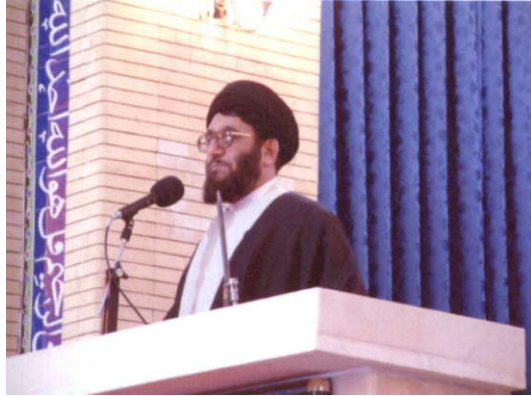
در سایت "مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه" - یعنی ارگان رسمی ایدئولوژیک آیت الله ها - می خوانیم: "زن دائمی نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود و باید خود را برای هر لذتی که او می خواهد تسلیم نماید." (ربك توضیح المسائل امام خمینی (ره)، ۲۴۱۲ و ۲۴۱۳)^۹.

در همین اسپانیا هم به نمونه های زیادی از اینگونه مطالب از زبان روحانیان و تراویده فکر آنان، به استناد آیات کتاب مقدس و احادیث و روایات منقول از قدیسان بر می خوریم که به زعم خود برای ریشه کن کردن فحشا در جامعه و اعتلای مقام زنان (که از نظر آنان مخلوقاتی ضعیف و محتاج توجّهی خاص و حقوقی سوا از حقوق دیگر افراد بشر هستند) بر زبان آورده اند. ولی دیگر گویی نیست که به اینگونه حرف ها بدهکار باشد.

به هنگام وقوع انقلاب در ایران، آخوند ها، هنوز از راه نرسیده به جان زن ها افتادند. اوّلین کاری کردند، آواز خواندن زن را ممنوع ساختند. که هنوز هم پس از گذشت سی سال، پخش آواز زنانه همچنان از رادیو هایشان ممنوع است. سپس رفته، رفته شروع کردند به تغییر قوانین و مقررات و تأکید بر مواردی که انسان ماده را از نظر حقوقی در مقامی پایین تر از مقام انسان نر قرار می داد.

در همان روز های نخستین روی کار آمدن حکومت روحانیان در ایران، اورینا فالاجی دومین خبرنگار خارجی بود که موفق به انجام مصاحبه ای در قم با آیت الله خمینی شد^{۱۰}. پذیرفته شدن او (آن هم به عنوان یک روزنامه نویس خارجی زن) علت خاصی داشت که ذکر آن را در این جا بی مورد می دانم. او در مصاحبه خود با آیت الله، سئوالاتی در باره محدودیت زنان و شنا کردن آن ها، مطرح کرد و جواب شنید که: "ما مخالف فحشا هستیم." اورینا فالاجی هم اظهار داشت: "اندام مرا مرد ها در بیکنی دیده اند، آیا من فاحشه ام؟" مترجمی آن مصاحبه را آقای بنی صدر به عهده داشته

است که خوشبختانه زنده هستند و خود ایشان می توانند توضیحات بیشتری در باره آن مصاحبه بدهند.^{۱۱}



امروزه
پس از گذشت سی
سال "مبارزه با
فحشا" در ایران،
نتیجه آن شده است
که به گفته معاون
اداری و مالی قوه
قضائیه (در دو، سه
روز پیش)، از هر
هشت ایرانی یک
نفر در محاکم
قضائی پرونده
داشته باشد. او

با سر نیزه در حال عبادت به درگاه خدا - به خاطر ترس از
خدا و یا ترساندن خلق خدا!

اضافه کرده است که « وجود هشت میلیون و ۵۰۰ هزار پرونده قضائی در
هر سال برای کشوری مسلمان و انقلابی مانند ایران یک فاجعه است.» پیش
از این نیز، رییس قوه قضائیه جمهوری اسلامی، گفته بود « با وجود جمعیت
۷۰ میلیونی در ایران سالیانه حدود نه میلیون پرونده تشکیل می شود.»^{۱۲} اگر
آمار دقیق تری ارائه شود، آن وقت خواهیم دید که در بسیاری از این پرونده
ها، زنان به طور مستقیم و یا غیر مستقیم طرف دعوا بوده و هستند.

اصولاً بیشتر روحانیان، وجود انسانی به نام "زن" را دوش به
دوش با مرد، در جامعه (اعم از شرق و غرب) بر نمی تابند و آنان را مظهر
فحشا و سر منشاء فساد تلقی می کنند و حتی بروز حوادث ناگوار طبیعی
(سیل، زمین لرزه، خشکسالی و غیره) را از چشم زنان می بینند. از نظر
آنان، زنی بهترین و کاملترین است که "نباید بدون اجازه شوهر از خانه

^{۱۱} - اورینا فالاجی کتابی هم دارد با عنوان Il Sesso Inutile (جنس بنگل و یا جنس به
درد نخور) در باره وضع زنان در کشور های مختلف دنیا. این کتاب سال ها قبل از انقلاب
با عنوان "جنس ضعیف" به فارسی ترجمه شده است.

بیرون رود و باید خود را برای هر لذتی که او می خواهد تسلیم نماید." وای به حال زنی که "تسلیم ننماید" - و به قول حضرات "نشوز"^{۱۳} کند - در اینجاست که هم در این دنیا و هم در آن دنیا؛ هر چه دید باید از چشم خودش ببیند. زیرا به عقیده این آقایان، خداوند چهار چشمی از آسمان ها مراقب و مواظب زنهای روی زمین است که مبادا زنی "نشوز" بکند و اگر کرد به قول یکی از همان آیت الله هایی که در رادیو زمانه با او مصاحبه شده است، باید تعزیر^{۱۴} بشود و آنها هم به دست قاضی (التعزیر بید الحاکم).

حضرات آیات در استدلال های خود متوسل به روایت می شوند و مثلاً برای اثبات موضوعی می گویند نقل است از فلان ابن فلان که او هم از فلانی روایت کرده است که روزی آن حضرت نشسته بود که فلانی بر او وارد شد و گفت ... و غیره. ولی ما در بایگانی راکد دادگستری اسپانیا به پرونده هایی در باره "التعزیر بید الحاکم" با ذکر نام و مشخصات افراد بر می خوریم که پرونده پدری روحانی به نام فرناندو کونکا (Fernando de Cuenca) که زن چوپانی را که نشوز کرده بود، تعزیر می کرده است. طبق مفاد پرونده، این کشیش زن چوپان را از کمر به پایین لخت می کرده و شلاق می زده است. وقتی که آن کشیش لو می رود و زن را برای ادای شهادت به دادگاه احضار می کنند، بیچاره، چنان تحت تأثیر تلقینات آن روحانی بوده است که می گوید هرگز تصوّر ارتکاب گناهی را نمی کرده بلکه فکر می کرده است که اندام او در میان دوستان یک قدیس قرار داشته است. در این گونه پرونده ها (که من فقط به یک نمونه از آن اشاره کردم)، شاکی خصوصی وجود ندارد، بلکه خود روحانیان هستند که همدیگر را لو داده اند. روحانیان در آغاز سلطه نفوذ خود بر جامعه و برای سر و کیسه کردن افراد، همیشه پشت یکدیگر را می گیرند و به قول خود با "وحدت کلمه" عمل می کنند. ولی همینکه دیدند که حنایشان در میان مردم رنگ می بازد، آن وقت به جان هم می افتند و پتیه یکدیگر را روی آب می ریزند.

زنان، بد ولی پسر بچه ها نیکو

ادبیات خاورمیانه و مخصوصاً ادبیات فارسی و عربی پر است از مطالبی در تحقیر زن و توهین به انسانی که مؤنث به دنیا آمده است. در این مورد می توانید مقاله فاضلانیه خانم پیرایه یغمایی را زیر عنوان "این همه

^{۱۳} - نشوز بر وزن نفوذ یعنی ناسازگاری

^{۱۴} - در عربی روزمره یعنی سرزنش کردن ولی آقایان روحانیان برای آن معنای دیگری قایل هستند.

لطف؟! در همین سایت ملاحظه کنید^{۱۵}. سنایی غزنوی تا آن جا پیش می رود که با استفاده از صنعت جناس شعری در باره اشتقاق کلمه زن که از ریشه پهلوی ژنه ن (به همان صورتی که در کردی تلفظ می شود) است، می گوید:

اشتقاقش ز چیست دانی زن؟
یعنی آن قحبه را به تیر بز.

به رغم همه فتوا های غلاظ و شداد و مطالب تند و توهین آمیزی که بر زبان روحانیان در باره رفتار و کردار زنان جاری شده و می شود، در عوض، داشتن رابطه جنسی با پسر بچه های نابالغ و لواط، از نظر این طبقه، امری عادی بوده و توسط آنان تقبیح و یا محکوم نشده است. سعدی شیرازی که در خانواده ای روحانی به دنیا آمده است و خودش می گوید: "همه قبیله من عالمان دین بودند." در باب پنجم گلستان می نویسد: "در عنفوان جوانی چنانکه افتد و دانی (یعنی همانطوریکه معمول است و همه میدانند...)، با شاهی سر و سرّی داشتم." در همین باب از گلستان، داستان قاضی همدان را می خوانیم که "با نعلبند پسری سر خوش بود و نعل دلش در آتش."

در تاریخ، به اسامی پادشاهان و والیان زیادی در ایران و دیگر کشور های اسلامی بر می خوریم که پسر و یا پسر هایی زیبا روی به عنوان معشوق داشته اند و آن ها را همه جا به همراه خود می برده اند، بی آنکه ملا ها کاری به کارشان داشته باشند. شاه اسماعیل دوم صفوی "پسری خوشگل و زیبا به نام حسن بیگ حلواچی" داشت و "اسماعیل دقیقه ای از آن پسر دور نمی شد. در یکی از شب ها بیش از همیشه میگساری کرد و بیش از همیشه از معجون تریاک و حبشیش خورد و با آن پسر زیبا به بستر رفت و دیگر از آن بستر بیرون نیامد."^{۱۶} مونتسکیو هم در "روح القوانين" می نویسد وقتی که که قصر سلطان احمد را در استانبول به تصرف در آوردند، حتی یک نفر زن هم در حرمسرای او نیافتند، بلکه تمامی اهل حرم پسر بودند. و این سلطان احمد، فقط یک سلطان معمولی نبود، بلکه خلیفه مسلمانان بود و خادم "حرمین شریفین" لقب داشت^{۱۷}.

¹⁵ - <http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=14117>

^{۱۶} - دکتر همایونفر، جای پای شعر در زبان فارسی، ج ۳ ص ۲۹۹

¹⁷ - Montesquieu, Del Espíritu de las Leyes, کتاب شانزدهم

علت اینکه در اسپانیا و دیگر کشور های دموکراتیک غربی، اُسُف ها و کشیش ها دیگر نمی توانند مثل آیت الله ها و حُجّت الاسلام ها در باره زنان بلبل زبانی بکنند، اینست که نوک آن ها را در این کشور ها چیده اند و آن ها دیگر قادر نیستند جز در باره اموری که در حیطهء تَخْصُّص آن هاست؛ از قبیل کفن و دفن و برگزاری مراسم کلیسایی و غسل تعمید و غیره؛ در باره دیگر مسایل مرتبط با امور سیاسی و حقوق اجتماعی افراد (اعم از زن و یا مرد) اظهار نظر و تعیین تکلیف بکنند.

فقط در همین اسپانیا، حضرات در طول بیش از سیصد سال آنچه را که می توانستند گفتند، نوشتند و کردند. و گفتار و کردارشان جز عقب ماندگی و ایجاد فتنه و فساد نتیجهء دیگری در جامعه به بار نیاورد. در سال های پایانی عمر سلطهء کلیسا، زندان های ادارهء مُقَدَّس (انکیزیسیون) در شهر های جنوبی اسپانیا عملاً به فاحشه خانه مُبَدَل شده بود. زندانیانی که دوران محکومیشان به پایان رسیده بود، حاضر به ترک زندان نبودند. چون به آن ها در درون زندان بیشتر از بیرون خوش می گذشت. مأموران ادارهء مُقَدَّس که زیر نظر پدران روحانی انجام وظیفه می کردند، همه گونه وسایل عیش و نوش را برای آن ها فراهم می ساختند و آن ها از داخل زندان و از طریق همان مأموران به کار و کسبی (و یا به قول هم وطنان ینگی دنیایی به بیزینس) خود ادامه می دادند، بی آنکه دیناری مالیات و یا عوارض به دولت بدهند.

از روح القوانین، سال ها پیش و در روزگار جوانی، دو ترجمه به زبان فارسی دیده ام یکی ترجمه دکتر مهدی و دیگری ترجمه دکتر زیرک زاده که متأسفانه به هیچیک از آن ها دسترسی ندارم و ترجمه اسپانیایی مورد مراجعه من بوده است. مرحوم علی اکبر دهخدا هم این کتاب را به فارسی ترجمه کرده است که از سر نوشت آن خبری ندارم.

کشتار روحانیان

رفته، رفته
روحانیان کار مداخله در
زندگی خصوصی و
روزمره مردم کوچه و بازار
را در اسپانیا به جایی رساندند
که سرانجام، جان مردم به
لبشان رسید. تر و خشک را
با هم سوزاندند و فقط در
دوره هشت ساله حکومت
جمهوری دوم اسپانیا، ۶۸۱۵
تن از روحانیان و مقامات
کلیسا را به جوخه های اعدام
سپردند. ۶۸۱۵ نفر، رقمی
مبتنی بر حدس و شایعه



قدیسه شهید روساریو د سوانو که در ۱۹۳۶ به
دست نیرو های چپ تیرباران شد **Beata Rosario**
de Soano

نیست، بلکه اسامی و مشخصات همه این اعدام شدگان در دست است و حتی بسیاری از آنان به عنوان شهید، تَوَسُّط و اتیکان لقب "قدیسی" گرفته اند. پرونده این اعدام شدگان هم اکنون در شعبه پنج دیوانعالی عالی رسیدگی به جرایم سازمان یافته و تروریسم اسپانیا^{۱۸}، و به منظور شناسایی محل دقیق دفن تعداد زیادی از آن ها، تَوَسُّط قاضی گارسون (Garzón) در دست بررسی است. در این باره می توانید، گزارش قبلی مرا با عنوان "رسیدگی به پرونده اعدام شدگان هفتاد سال پیش در اسپانیا"؛ در همین سایت ملاحظه کنید^{۱۹}. در میان تیرباران شدگان به همه رقم روحانی و افراد متدین می توان بر خورد. از راهبه های صومعه نشین تارک دنیا و محجبه گرفته تا روحانیان اصلاح طلب وابسته به جناح میانه رو و روحانیان محافظه کار اقتدار گرا و نزدیک به مقام معظم رهبری. لابد تَصَوَّر می کنید که من عمداً این کلمات را برای روغن داغ مطلب به کار می برم، ولی اینطور نیست و من دارم واقعیت را همان گونه که اتفاق افتاده است می نویسم.

¹⁸ - Audiencia Nacional

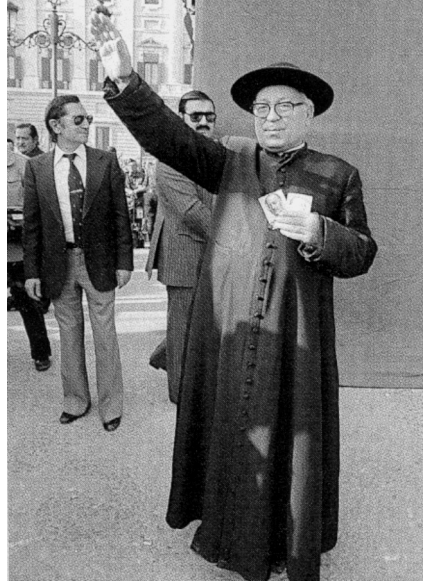
¹⁹ - <http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=17329>



خواهر و برادری با تصویر برادر کشیش خود که به دست نیروهای راست در ۱۹۳۷ اعدام شد

دیکتاتور های ملقب به رهبر

یک روحانی وابسته به جناح محافظه کار اقتدار گرا و هوادار مقام رهبری با تصویری از فرانکو در یک دست و در حال سلام فاشیستی با دست دیگر. با مرگ فرانکو در سال ۱۹۷۵ و روی کار آمدن دموکراسی، دکان عوامفریبی همه این پدران روحانی تخته شد.



تمامی دیکتاتور های خونخوار اروپا در قرن بیستم عنوان "رهبر" داشته اند. موسولینی ملقب به "ئیل دوچه" (Il Duce یعنی رهبر، به ایتالیایی) و هیتلر ملقب به در فوهرر (Der Führer به آلمانی یعنی رهبر) بود. فقط ژنرال فرانکو در اسپانیا، لقبی نداشت که سرانجام شیر پاک خورده ای پیدا شد و کلمه ال کائو دی یو (El Caudillo) را از اسپانیایی قرون وسطا بیرون کشید و فرانکو را ملقب به آن ساخت و عنوان رسمی فرانکو شد Su Excelencia el Caudillo (یعنی مقام معظم رهبری). به محض اعطای این لقب به فرانکو، اسقفی هم در شهر سالامانکا اظهار داشت که این کلمه به معنی سر دسته دزدان بوده است. چون مقام اسقفی داشت، نتوانستند او را به خاطر اظهار نظری که کرده بود دستگیر و مجازات کنند، بلکه او را از اسپانیا اخراج و به واتیکان تبعید کردند.

دوران کوتاه جمهوری دوم را در تاریخ اسپانیا را می توان عصر طلایی شکوفایی دموکراسی در این کشور دانست. متأسفانه، تند روی نیرو های چپ در انجام اقدامات ضد مذهبی، موجب کاهش محبوبیت شان در میان

توده های مردم عادی و از دست دادن پشتیبانی توده ای آنان شد. سوسیالیست ها و کمونیست های این دوره، علاوه بر گنجاندن موادی ضدّ کلیسائی و ضدّ مذهبی در قانون اساسی سال ۱۹۳۱ - که جمهوری دوم را، جمهوری همهء کارگران می نامید- تندیس های حضرت مسیح را هم از کلیسا ها بیرون آوردند و با بستن به پشت جیب، در خیابان ها بر روی زمین کشیدند. و یا شمایل مُقَدّس را در ملاء عام و در جلو چشم مردم آتش زدند و کلیسا ها و صومعه ها را طعمهء حریق ساختند .



گروهی از روحانیان نزدیک به مقام معظم رهبری در حال ادای احترام فاشیستی

به همین خاطر وقتی که در روز ۱۸ ژوئیه ۱۹۳۶، عده ای از نظامیان مأمور خدمت در افریقا به فرماندهی ژنرال فرانسیسکو فرانکو علیه جمهوری دوم قیام کردند، بسیاری از فشر های مذهبی با آغوش باز و برای سرنگونی حکومت تحت نفوذ سوسیالیست ها و کمونیست ها، به یاری شورشیان شتافتند. جمهوری دوم در سال ۱۹۳۹ سرنگون شد و با سرنگونی آن، دوران سی و نه سالهء دیکتاتوری فرانکو همراه با قدرت نمایی دوباره روحانیان کلیسا فرا رسید و آنان تا سی سال پیش و زمان برقراری دوبارهء دموکراسی در اسپانیا، این کشور را از نو عرصهء عوامفریبی های خود قرار داده بودند.

پایان

می توانید این متن را همراه با تصویر های مندرج در آن و به صورت صفحه بندی کتابی و در قالب پی.دی. اف. از نشانی زیر دریافت کنید:

http://es.geocities.com/rpnuri_dil



یک روحانی از جناح موسوم به اصلاح طلب در یکی از میتینگ های حزب جمهوریخواه رادیکال در سالامانکا. این حزب از مخالفان سرسخت نفوذ کلیسا بود و معلوم نیست که این دسته از روحانیان چه چیزی را می خواستند اصلاح کنند؟